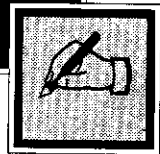
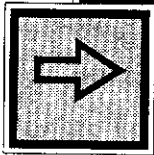


نقد و پاسخ

درباره

«لغزشگاههای ترجمه قرآن کریم»



دری نشر سلسله مقالات ارزشمند «لغزشگاههای ترجمه قرآن کریم» از جناب آقای حسین استادولی در شماره های پیشین بینات، در نقد از جناب استاد گرامی سید جلال الدین محبتی و جناب آقای حسن سعیدی به دفتر مجله واصل گردید که به لحاظ اهمیت موضوع و فاصله نشر مجله به جناب آقای استادولی ارائه شد، ایشان جوابی برای هر دو نقد ارسال کردند که ذیلاً نقد و پاسخ ها از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

بینات



نقد اول

در شماره ۵ مجله بینات، فاضل محترم آقای استادولی، شماری از لغزش های مترجمان قرآن را یادآور شده اند که مترجمان جدید قرآن می توانند از آن بهره ببرند. اما از آن جا که هرکس می تواند گرفتار لغزش گردد، با مشاهده لغزشی از ایشان (که منحصر به یک آیه نمی شود بلکه به چندین آیه مربوط است) بر آن شدم تا چند جمله ای بنویسم، باشد که دیگران از این گونه لغزش ها برکنار مانند. بحث، مربوط به آیه ۴۱ سوره بقره است و این بخش از آن آیه: «ولاتتثروا بآياتی ثمناً قليلاً». چنین ترجمه شده است: «و آیات مرا به بهایی اندک مفروشید». این ترجمه درست است ولی ایشان آن را لغزش دانسته اند. یادم

نقد و معرفی

هست هنگامی که ویراستاری قرآن کریم (ترجمه این جانب) را برعهده داشتند، درباره همین کلمه اشتراء گفت و گو داشتیم و به اصرار ایشان همین ترجمه ای که اکنون هم درست می دانند (و چیز اندکی را به بهای آیات من مخرید) گذاشته شد، ولی در بازنگری و ویرایش دوم که شخصاً برای چاپ دوم انجام دادم، دریافتم که این ترجمه به اصلاح نیاز دارد. پس آن مورد (و چند آیه دیگر) را به این صورت تصحیح کردم: «و آیات مرا به بهای اندک مفروشید». در آن موقع هم یادآور شده بودم که شری و اشتراء از اضداد است و در خرید و فروش هر دو به کار می رود ولی ایشان آن را فقط به معنای خریدن می دانستند، چنان که اکنون هم آن را لغزش خوانده اند و نوشته اند: «لاشتروا که به معنای خریدن است به معنای فروختن به کار رفته است». کمی بعد، درباره آن چه پس از این جمله نوشته اند، سخن خواهم گفت.

باری، شری و اشتراء به اتفاق اهل لغت از اضداد است و دو معنی دارد: خریدن و فروختن. حتی در لغت نامه های فارسی نظیر «ترجمان القرآن» شریف جرجانی و «جواهر القرآن» و نیز لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین و قاموس قرآن قرشی، به دو معنای آن یعنی خریدن و فروختن تصریح شده است. بالاتر از همه کتاب های لغت و اقوال مفسران بزرگ، مانند طبرسی و ابوالفتوح رازی در ذیل همین آیه، خود قرآن مجید هست که در آن شری (با چهار مورد کاربرد) و اشتراء (در ۱۲ مورد از ۲۱ جای کاربرد و در هر آیه ای که کلمه «ثمن» در آن هست) به معنای فروختن به کار رفته است. مثلاً در این آیه یقیناً نمی توان «اشتراء» را به معنای خریدن گرفت: «بشما اشتروا به انفسهم» (بقره / ۲ / ۹۰). یعنی: خود را به بد چیزی فروختند. واضح است که «خود را به بد چیزی خریدند» بی معنی و غلط است. کاربرد خودفروشی و فروختن خود در زبان فارسی نیز رایج است و شکی نیست که در این آیه سخن از فروختن است نه خریدن چنان که در آیه «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» (بقره / ۲ / ۲۰۷) استعمال شده است. یعنی: «و از مردم کس هست که جان خویش به جستن خشنودی خدا می فروشد». همچنین در آیه «وشروه بثمان بخص» (یوسف / ۱۲ / ۲۰) به کار برده شده است که معنای آن چنین است: او را به بهایی اندک فروختند. همه مفسران همین گونه معنی کرده اند. از آن میان ابوالفتوح در ذیل آیه مورد بحث (بقره / ۲ / ۴۱) می نویسد: «و شری آن باشد که بفروخت نحو قوله تعالی: وشروه بثمان بخص ای باعوه». حافظ که به نوشته دکتر صفا (تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، ۲، ص ۱۰۸۲) «درحقیقت از زمره علمای عصر و مخصوصاً در شمار علمای علوم شرعی بود» و با قرآن و تفسیر آن آشنایی بسیار داشت، می گوید:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

درباره این که «اشترأ» در کجا به معنای خریدن و در کجا به معنای فروختن به کار برده شده است، قاعده این است: هر جا کلمه مقارن بآء، مبیع (چیز مورد بیع؛ شیء واقع علیه البیع) باشد، اشترأ به معنای فروختن است و این مانند آیه مورد بحث (ولانشتروا بآیاتى ثمناً قليلاً) است. هر جا کلمه مقارن باء، بها باشد، به معنای خریدن است، مانند آیه ۱۶ سوره بقره: «اشترؤا الضلالة بالهدى». در این جا که به معنای خریدن است، ضلالت «مبیع» است که از طرف فروشنده داده می شود و هدایت، ثمن و بهایی است که خریدار می پردازد. آیه ۱۱۱ سوره توبه نیز چنین است: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة». در این جا خریدار، خداوند و فروشنده، مؤمنان و مبیع، انفس و اموال و ثمن، جنت است. اما این که نوشته اند: «در قرآن کریم همیشه باء بدل بر سر «ثمن»، یعنی بهای معامله درمی آید، خواه ثمن نقد باشد یا جنس» درست نیست. اگر ثمن نقد یعنی پول باشد، درست است (بر سر ثمن درمی آید) ولی اگر ثمن، جنس یعنی کالا باشد همیشه بر سر ثمن در نمی آید. طبری در مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث از قول فرأء چنین نقل می کند:

«قال الفراء انما ادخل الباء فى الآيات دون الثمن وفى سورة يوسف ادخله فى الثمن فى قوله «وشروه بثمان بخرس درهم معدودة» لان العروض كلها انت مخير فيها ان شئت قلت اشترت الثوب بكساء وان شئت قلت اشترت بالثوب كساء ايهما جعلت ثمنا لصاحبه جاز، فاذا جئت الى الدرهم والدينانير وضعت الباء فى الثمن كقوله «وشروه بثمان بخرس درهم». اما در آیه مورد بحث روشن است که «آیات» بها نیست، بلکه مبیع است که معامله بر آن واقع می شود و فروشنده می پردازد. این، در مقابل ثمن، که فروشنده دریافت می کند. در این آیه «بهای اندک» یعنی مقام و ریاستی که علمای یهود در میان قوم خود داشتند و می ترسیدند با پیروی پیامبر (ص) آن را از دست بدهند (تفسیر کشاف و جوامع الجامع). و اما این که نوشته اند: «خطاب با خریداران است نه با فروشندگان»، البته چنین نیست. برعکس به خوبی روشن است که خطاب با فروشندگان آیات الهی است.

ضمناً مفسران در ذیل این آیه نوشته اند: «این سؤال هست که همانا به بهای بسیار بشاید فروختن، چه نهی مقید است به بهای اندک. جواب آن است که مراد نه آن است که اندک نشاید بل مراد آن است که هر بها که در عوض آن بستانی اندک باشد» (ابو الفتوح). «وتقيده الثمن بالقلة لا يدل على انه اذا كان كثيراً يجوز شراؤه به لان المقصود منه ان اى شيء باعوا به آيات الله كان قليلاً» (مجمع البيان).

این نکته را اضافه می کنم که چون خرید و فروش در واقع بدل کردن چیزی به چیزی است، در بعضی از آیات می توان الفاظ خرید و فروش به کار نبرد بلکه واژه ای به کار برد که

داد و ستد را برساند، چنان که اگر در ترجمه آیه مورد بحث به جای «به بهای»، «در برابر» و به جای «مخريد»، «نستانيد» گذاشته شود، ترجمه ای درست خواهد بود و این جانب در بازنگری در بعضی موارد که به این نحو بود، ترجمه را تغییر ندادم. لیکن تصریح به کلمه «فروختن» درك مطلب را روشن تر می سازد.

سید جلال الدین مجتبوی



پاسخ نقد اول

پس از آگاهی از نامه جناب آقای دکتر مجتبوی که به دفتر مجله وزین بینات رسیده بود (و نقدی کوتاه درباره بخشی از مقاله من به شمار می آمد)، از مسئولان محترم این مجله خواهش کردم در صورت امکان تصویری از آن را به من ارائه دهند تا اگر پاسخی داشته باشم، همراه با اصل نامه در مجله به چاپ رسد، مبادا نقد و پاسخ آن در فاصله چند ماه به چاپ رسد و مطلب از یاد خوانندگان محترم برود و توضیح لازم، نه اندر هنگام، یا دیر هنگام باشد. با تشکر از پاسخ مثبت مسئولان گرامی مجله به این درخواست، پاسخ را به شرح زیر تقدیم خوانندگان می دارم:

پیش از پرداختن به اظهارات و استدلال های جناب آقای دکتر، توضیحاً یادآور می شود: در هر بیع و شراء (خرید و فروش)، در یک طرف مبیع جای دارد که به آن عَرَض یا عَرَض یا مَثْمَن (کالا) گویند و در طرف دیگر ثَمَن یا عَوْض (قیمت). در برخی از بیع ها دو طرف معامله کالا است یعنی ثمن هم پول نقد نیست بلکه جنس است، مانند «بعث الثوب بکساء» (پیراهن را به عبایی فروختم). یا «اشتریت الثوب بکساء» (پیراهن را به عبایی خریدم). در چنین بیعی که دو طرف معامله جنس است، هر کدام را می توان «مبیع» دانست و دیگری را «ثمن»؛ بدین معنا که بر سر یکی از آنها بآء مقابله درآورد و آن را به عنوان «ثمن» شناخت، چنان که در مثال بالا می توان گفت: بعث الثوب (مبیع) بکساء (ثمن). یا گفت: بعث الكساء (مبیع) بثوب (ثمن). اشتریت الثوب بکساء. یا: اشتریت الكساء بثوب. نه آن که هر کدام را اول بیاوریم مبیع باشد و هر کدام را دوم ثمن!

اما اگر یک طرف معامله پول نقد (درهم و دینار) باشد، حتماً باید همان را «ثمن» ساخت و «بآء مقابله» را بر سر آن درآورد، مانند: بعث الثوب بدرهم، یا: اشتریت الثوب بدرهم که در این صورت نمی توان جای ثمن و مَثْمَن را عوض کرد. و گفت: بعث الدرهم بثوب یا اشتریت الدرهم بثوب. و خوشبختانه این قاعده در فارسی نیز رعایت می شود،

می‌گوییم: این کتاب را به یک درهم یا یک جامه خریدم یا فروختم و: این جامه را به یک کتاب یا به یک درهم خریدم یا فروختم.

در تشخیص این که در یک معامله کدام یک از دو چیز مبیع است و کدام ثمن، باید دانست آن که «باء جارّه» بر سر آن درآمده است «ثمن و عوض» است و آن که مفعول بدون واسطه گشته «مبیع». در کتاب «مغنی» در معانی باء جارّه گوید: والثامن المقابلة وهي الداخلة على الأعواض نحو: «اشتریته بألف» و «كافأت احسانه بضعف» و قولهم: هذا بذاک. در کتب ادبی دیگر نیز همین مضمون و قاعده آمده است.

از این بیان استفاده می‌شود که ملاک تشخیص ثمن از مثن، باء مقابله است که بر سر هر کدام درآید، همان «ثمن» باشد.

با توجه به نکته فوق، در آیه ۴۱ سوره مبارکه بقره (ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قليلاً) «آیاتی»، ثمن است و «ثمناً قليلاً» مبیع. باء مقابله بر سر ثمناً قليلاً در نیامده زیرا مراد از آن درهم و دینار نیست بلکه «کالا» است و آن همان ریاست و چیزهای دیگری است که در تفاسیر آمده است و روحانیون یهود برای نگه داشتن آن‌ها، آیات الهی را وجه المصالحه یا بهای این معامله زیانبار می‌ساختند و قرآن کریم آنان را نکوهش کرده و فرمود: کالایی را که به بهای آیات من به دست می‌آورید، هر چه باشد اندک است، چنان که امامان ما علیهم‌السلام فرموده‌اند: کسی که «علم» را بهای به دست آوردن دنیا سازد، در آخرت نصیبی نیابد.

اینک پاسخ به موارد اشکال:

۱. این که فرموده‌اند: با اصرار بنده این ترجمه آورده شده، درست است ولی اصرار بنده ایشان را قانع ساخته است و ایشان به رضایت خود، آن ترجمه را آورده‌اند. شاهد آن که: در مواردی اصرار بنده کاری از پیش نبرد و ایشان نظر خود را اعمال فرمودند.

۲. این که اشتری از اضرار است، هرگز مورد انکار نیست و نیازمند این همه توضیح غیرلازم نیست، ولی این مطلب به بحث حاضر مربوط نمی‌شود. زیرا بحث حاضر در این است که اشتری در چه جاهایی به معنای خرید و در چه مواردی به معنای فروش به کار می‌رود. در واقع، بحث ما صغروی است نه کبروی.

۳. این که فرموده‌اند: این ماده در آیه بئسما اشتروا به انفسهم (بقره ۹۰/۲) به معنای فروختن است، سخنی درست است. در ترجمه ایشان هم به معنای فروختن آمده است و بنده هم پذیرفته‌ام، ولی این نقض سخن خودشان است که گفته‌اند: فلانی اشتری را در همه جا به معنای خریدن می‌دانست. زیرا بنده هیچ گونه اصراری در این جا نکردم و ایشان نیز مغلوب اصرار بنده نشدند.

۴. این که فرموده اند: «هرجا بای بر سر مبیع درآید اشتری به معنای فروش است و هرجا بای بر سر قیمت درآید اشتری به معنای خرید است»، یک قاعده من درآوردی است که از عدم اطلاع از معنای بای جا ره (بای مقابله) و یا از عدم درک صحیح سخن فرآ به نقل از صاحب «مجمع البیان» نشأت می گیرد. قبل از این که به توضیح این نکته بپردازم، لازم است یک جواب نقضی از استشهاد خودشان بدیشان بدهم بدین سان که: در آیه بئسما اشترتوا به انفسهم بای بر سر ثمن درآمده و «انفسهم» مبیع است؛ در عین حال اشترتوا به معنای فروختن به کار برده شده است! بنا بر قاعده ایشان یا باید اشترتوا را به معنای خرید گرفت که غلط است و یا ضمیر در «به» را مبیع دانست. پس باید معنای آیه چنین باشد: «آن را به بدچیزی که نفس شان باشد فروختند!» قطعاً این ترجمه هم از نظر عقل و نقل و هم از نظر خود ایشان غلط است. سخن درست آن است که اشترتوا در این جا به معنای فروش است گرچه بای مقابله بر سر «ثمن» درآمده باشد. این همان قاعده ای است که ما از کتاب های ادبی نقل کردیم که همیشه بای بر سر ثمن درمی آید خواه اشتری به معنای خرید باشد خواه به معنای فروش. دیگر این که ایشان «بایاتی» را مبیع دانسته اند و به قاعده خود استشهاد کرده اند. این کار، مصادره به مطلوب است و دلیل، عین مدعاست!

۵. این که در اثبات قاعده خودشان به گفتار فرآ به نقل صاحب مجمع البیان استشهاد کرده اند، چنان که گفتم ناشی از عدم درک صحیح گفتار فرآ است، زیرا سخن فرآ این نیست که بای مقابله گاه بر سر مبیع درمی آید، گاه بر سر ثمن. سخن او این است که هرگاه مبیع و ثمن هر دو جنس و کالا باشند، می توان جای آنها را عوض کرد، یعنی مبیع را با الحاق بای مقابله بر سر آن به عنوان «ثمن» قرار داد، و ثمن را با حذف بای مقابله از آن به عنوان «مبیع» نهاد.

اشتباه آقای دکتر در این است که ایشان «لفظ ثمن» را که در آیه آمده است، با عنوان «ثمن» در مقابل مبیع اشتباه گرفته اند. فرآ می گوید بای بر سر ثمن (ثمناً قليلاً موجود در آیه) درنیامده است، نه بر سر ثمن در مقابل مبیع. (دقت شود)

در این جا از آقای دکتر می پرسم: این که فرآ گفته است: «هرکدام را بخواهی می توانی ثمن سازی»، چگونه می توان آن را ثمن ساخت؟ آیا جز بدین سان است که باید جای بای مقابله را عوض کرد؟ اگر بنا باشد بای مقابله گاهی بر سر مبیع و گاهی بر سر ثمن درآید، ملاک تشخیص مبیع از ثمن چه خواهد بود؟ لابد پاسخ ایشان این است که هرکدام جلوتر باشد!

حقیقت این است که مطلب فوق از مثال خود فراء به خوبی روشن است. فراء گوید: می توانی بگویی: اشتریت الثوب (مبیع) بکساء (ثمن). نیز می توانی بگویی: اشتریت بالثوب (ثمن) کساء (مبیع). در این مثال کلمه «الثوب» یک بار مبیع و بار دیگر ثمن گذشته است. شگفت آن که ایشان ادامه سخن فراء را نقل نکرده اند؛ فراء پس از آن که می گوید: اگر ثمن درهم و دینار باشد، باید بآء مقابله حتماً بر سر آن ها درآید، می گوید: لأن الدرهم ثمن ابدأ، یعنی دراهم چون همیشه ثمن می شوند و هیچ گاه مبیع واقع نمی شوند، باید همیشه بآء مقابله بر سر آن ها درآید، مفهوم این سخن این است که اگر می توانستند مبیع شوند، جایز می بود بآء مقابله از آن ها حذف شود. همین سخن وی دلیل است که مبیع هیچ گاه همراه بآء مقابله نمی آید و بآء مقابله مخصوص ثمن است چه جنس باشد چه درهم و دینار. وانگهی، مرحوم طبرسی ادامه می دهد: ثمنًا قليلاً أى عرضاً يسيراً من الدنيا. به خوبی روشن است که آن مرحوم «ثمنًا قليلاً» را مبیع دانسته است و «بآیاتی» را ثمن. این هم تأیید دیگری بر مطلب بنده است.

۶. این که فرموده اند: «خطاب با فروشندگان است»، سخن درستی نیست، زیرا بر پایه شأن نزولی که خودشان نقل کرده اند، آنان طالب ریاست یا بقای آن بودند و آیات الهی را وجه المصالحه این کالای ناچیز کرده بودند. پس خطاب با طالبان و خریداران است نه با فروشندگان.

در این جا بیش از این تصدیع نمی دهم و در پایان گوشزد می کنم که با توضیحات گذشته اگر ایشان قانع نشدند، می توانند ترجمه گذشته را اصلاح کنند و مطابق ترجمه های مشهور بسازند، اما اگر قانع شدند و عرایض بنده را پذیرفتند لازم است در تجدید نظرشان بار دیگر تجدید نظر کنند. همچنین در موارد دیگری نیز که به نظرشان غلط رسیده با احتیاط بیشتری عمل کنند، مبادا خدای ناکرده به بلای «شدرسنا» گرفتار آیند.

حسین استادولی



نقد دوم

هیئت محترم تحریریه فصلنامه بینات
مقاله ای تحقیقی و ارزنده در چند شماره آن مجله به قلم استاد دانشمند جناب آقای
استادولی چاپ شده است که ضمن قدردانی و سپاسگزاری از زحمات ایشان لازم است
چند نکته به عرض برسانم.

۱. کلمه مصر پنج بار در قرآن مجید آمده است. چهار بار، منظور کشور و سرزمین مصر است که به خاطر غیر منصرف بودن، تنوین و جر نمی گیرد مانند: «من مصر لا مرثه». یک بار به معنای شهر (شهری = یک شهر) به صورت نکره آمده است که منصرف است و تنوین هم گرفته است: ادخلوا مصرأ = وارد شهری شوید

۲. وَأَنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ. یعنی اگر به اسارت نزد شما بیایند یا اگر خبر اسارت آنان به شما برسد. ترجمه آیه به صورتی که در مجله آمده: اگر به اسارت شما درآیند، فدیة آنان را می دهید، معنی محصلی ندارد زیرا معلوم نیست فدیة را به که می دادند. فعل آتی گاهی به معنای حَضَرَ است مثل لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی حاضر میدان جنگ نمی شوند مگر کمی. گاهی هم به معنای حَضَرَ عِنْدَ است مثل يَوْمَ يَأْتُونَنا. یعنی یوم یحضرُونَ عندنا. روی همین زمینه آیه مبارکه سوره بقره به معنای این است که: اِنْ يَحْضُرُونَ عِنْدَكُمْ أُسَارَى = اگر به اسارت نزد شما بیایند.

۳. مانسوخ من آیه ... مفعول دوم نَسَّ قلب مبارك رسول الله (ص) نیست. چنان که در بیانات ۲۰۸/۳ آمده است، به دلیل سنقرئک فلا تَنسَى (رجوع کنید به المیزان ذیل همین آیه): هر آیه ای را که نسخ کنیم یا آن را از خاطرها پاک سازیم (ببریم)، بهتر از آن یا همانند آن بیاوریم.

۴. شَهِدَ در آیه شهد الله ... گرچه از نظر صرفی فعل ماضی است ولی در حقیقت فعل ماضی که زمان آن گذشته و سرآمده باشد نیست بلکه این فعل و نظایر آن مثل «كَانَ اللهُ سَمِيعًا بِصِيرًا...» افعالی هستند که از زمان انسلاخ یافته اند. شَهِدَ در آیه بالا مثل «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» نیست و نباید هم، همانند آن ترجمه گردد. پروردگار همیشه سمیع و بصیر بوده است و همیشه هست و این دو صفت هیچ گاه از ذات او جدا نشده اند و جدانشدنی نیستند. اَمَّا هَمِينَ معنی در زبان عربی در قالب «وَكَانَ اللهُ سَمِيعًا بِصِيرًا» ریخته می شود ولی نباید به صورت «بود خدا دانا و بینا» ترجمه شود.

لا مکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حالش کجاست
جمله شهد الله هم مثل جمله بالاست یعنی فعلی نیست که تمام شده باشد و سپری گردیده باشد. در زبان فارسی باید آن را در قالبی همچون: شهادت می دهد یا گواه است یا گواهی می دهد، ریخت و ترجمه کرد. شاید به این صورت صحیح باشد:

«گواهی می دهد خداوند یگانه، برپا دارنده عدالت که جز او خدایی نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ خدایی جز خدای دارای عزت و حکمت نیست».

احتمال این که قائماً بالقسط حال برای جمیع باشد به اعتبار کل فرد فرد هست، یعنی الله

قائماً بالقسط و ملائكة «كلّ ملك» قائماً بالقسط و اولوا العلم «كلّ عالم» قائماً بالقسط . همین احتمال را مرحوم طبرسی از قول حسن بصری نقل فرموده است . این احتمال به نظر من راجح است زیرا اگر اولوا العلم قائماً بالقسط نباشند چه بسا حقیقتی را بشناسند و بدان شهادت ندهند «و جحدوا بها والله واستیقنتها انفسهم ...» . (هود / ۱۱ / ۵۹)

در بررسی آیه ۱۳۰ سوره آل عمران . ترجمه صحیحی از طرف خود منتقد ارائه نشده است . شاید بتوان گفت : این ترجمه صحیح باشد : «ای کسانی که ایمان آورده اید ، ربا مخورید (آن هم به صورت) افزودن های پی در پی .

۶ . آیه ۴۸ سوره بقره ظاهراً باید این گونه ترجمه شود :

پروا داشته باشید از روزی که در آن هیچ کس برای دیگری اندک سودی ندارد .

۷ . لفظ اشتری و مشتقات آن بیش تر به معنای خریدن می آید ولی گاهی هم به معنای فروختن می آید بطوری که برخی مانند بیضاوی گفته اند : این کلمه از اضداد است . در قرآن مجید آمده است : ومن الناس من یشتري لهو الحدیث . در زبان فارسی هم می گوئیم : زهدفروشی ، دین فروشی .

در آیه ۴۱ سوره مبارکه بقره مناسب این است که ترجمه کنیم : آیات مرا به بهای اندک بفروشید . در قرآن مورد ملامت اَحْبَار و رهبانان هستند (لیأكلون اموال الناس بالباطل ...)

۸ . در توضیح آیه ۴۶ سوره بقره گویا اشتباه چاپی رخ داده است . عبارت صحیح این است .

نویسنده مجمع البیان گوید : ظنّ در این جای قرآن به معنای علم است .

ضمناً عبارت «آنان که می اندیشند» ترجمه صحیح «یظنون» نیست بلکه ترجمه «یتفکرون»

است . و ترجمه صحیح این است که : کسانی که باور دارند . ترجمه «ولاتزر وازرة وزر اخری»

(۱۴۶/۶) : هیچ باربری بار دیگری را بر نمی دارد . چنان که در بیئات ۵/۴۷ آمده است ، خالی

از اشکال نیست زیرا وازرة به معنای گناهکار است ، از وزر به معنای اثم و تزر از وزر به معنی

حمل و در حقیقت جمله به این صورت است : ولاتحمل نفس ائمة حمل نفس ائمة اخری .

هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بدوش نکشد . کسی که خود گناهکار است بار گناه

گناهکاری دیگر را از دوشش برندارد .

۹ . نوشته شده است : ترجمه آیه : «کونوا قردة خاسثین» به «بوزینگان خوار و خاموش

گردید» اشتباه است و ترجمه آن به «کیان گردید خوار و خاموش» شاهکار است .

من هر چه کردم تفاوت بین این شاهکار و آن اشتباه را نفهمیدم . به نظرم ترجمه اول صحیح

است زیرا مفسران فرموده اند : معنی این است : «کونوا جامعین بین القریدة والخسوة» یعنی

کونوا قردة و کونوا خاسثین فی آن واحد .

در آن واحد، در یک لحظه بوزینه باشید و ذلیل و خوار (نظیر «وقلنا یا نار کونی برداً وسلاماً»). برگردان سلیس و روان فارسی جمله بالا همان است که آن مترجم محترم آورده یعنی: بوزینگان خوار و خاموش گردید.

۱۰. آیه ۱۲۸ بقره «او یتوب علیهم» ترجمه شده است: یا توبه شان را می پذیرد. به نظر می رسد که خالی از اشکال باشد زیرا تاب علیه بمعنی قبل توبته درست است و خود منتقد معنی کرده اند که یا بخشش و آمرزش خویش را با ایشان از سر می گیرد. از سرگرفتن آمرزش همان قبول توبه است.

حسن سعیدی



پاسخ نقد دوم

مستولان محترم مجله وزین بینات، ایدهم الله تعالی نکات سودمندی چند در نامه یکی از برادران فاضل و گرامی به عنوان نقد بر مقالات لغزشگاه های این جانب آمده است که ضمن تشکر از ایشان که به دقت مقالات را مطالعه فرموده، نکاتی را گوشزد کرده اند. ذیلاً توضیحی به عرض می رسانم. از آن رو که اصل نامه در همین شماره به چاپ می رسد، پاسخ ها را به ترتیب شماره های مرقوم در همان نامه تقدیم می دارم:

۱. کلمه «مصرأ» چه علم باشد چه نکره، انتقادی بر بنده وارد نمی آورد، زیرا در مقاله توضیح داده ام که چون این مطلب از نظر مفسران اختلافی است، آن را هرگونه ترجمه کرده باشند لغزش ندانسته ام.

۲. ترجمه «اگر به اسارت شما درآیند» گرچه نارساست ولی غلط نیست زیرا مراد آن است که اگر به اسارت هم پیمانان شما درآیند گرچه شما خود عامل اسارت آنان بوده باشید، به هم پیمانان خود فدیة می دهید و یهودیان اسیر در دست آنان را که به جنگ شما آمده بودند و اینک اسیر شده اند آزاد می سازید (به شأن نزول توجه شود).

۳. درست است که مفعول «ننسهها» قلب مبارک پیامبر(ص) نیست و مطلب مرحوم علامه طباطبایی کاملاً منطقی و مطابق با آیات دیگر است، ولی نقد بنده بر مترجمان محترم چون براساس تفاسیر معتبر است و مثلاً در «مجمع البیان» در برخی از اقوال منقوله، مفعول را قلب مبارک آن حضرت دانسته است، این نکته را به عنوان لغزش محسوب نداشته ام، و الا نظر خود بنده مطابق نظر مرحوم علامه طباطبایی است.

۴. این که «شہد» در «شہداللہ» فعل منسلخ از زمان است، مطلب درستی است، و باید «گواہ است» یا «گواہی دادہ» یا «می دہد» ترجمہ شود. اما این کہ فرمودہ اند: «احتمال دارد «قائماً بالقسط» حال برای جمیع باشد بہ اعتبار کل فرد فرد» درست نیست، زیرا اولاً این کہ بندہ گفتہ ام: «قائماً بالقسط» حال برای «اللہ» یا حال برای «ہو» است. ہر دو منقول از مجمع البیان است. ثانیاً سخن حسن بصری برای ناقد محترم درست مفہوم نشدہ است. در مجمع البیان آمدہ است: وروی عن الحسن ان فی الآیۃ تقدیماً وتأخیراً، والتقدیر: شہداللہ انہ لا الہ الا ہو قائماً بالقسط، وشہدت الملائکۃ انہ لا الہ الا ہو قائماً بالقسط، وشہد اولوالعلم انہ لا الہ الا ہو قائماً بالقسط.

ملاحظہ می شود کہ قائماً بالقسط حال برای «ہو» انگاشتہ شدہ است نہ فرد فرد ملایکہ یا اولوالعلم. منظور این است کہ «خداوند شہادت بہ یگانگی و عدالت خود می دہد. ملایکہ نیز شہادت بہ یگانگی و عدالت خدا می دہند. اولوالعلم نیز شہادت بہ یگانگی و عدالت خدا می دہند». اگر قائماً بالقسط حال فرد فرد بود معنی چنین می شد کہ: خداوند عادلانہ بہ یگانگی خود شہادت می دہد و فرشتگان و اولوالعلم نیز عادلانہ بہ یگانگی خدا شہادت می دہند». ولی این معنی با عبارت فوق تطبیق پذیر نیست.

حسن بصری قائماً بالقسط را حال «ہو» دانستہ است. منظورش این است کہ خداوند دو شہادت می دہد: یکی شہادت بہ توحید و دیگر شہادت بہ عدالت خود. و ملائکہ و اولوالعلم نیز چنین شہادت می دہند. ولی توضیح ناقد محترم می رساند کہ یک شہادت بیشتر در کار نیست.

این کہ فرمودہ اند: «اگر اولوالعلم قائماً بالقسط نباشند چہ بسا حقیقتی را بشناسند و بدان شہادت ندهند»، سخن درستی است ولی ذکر قیام بہ قسط آنان ضرورت ندارد، زیرا ہمین کہ گواہی بہ یگانگی و عدالت حضرت حق می دہند، بہترین دلیل بر قائماً بالقسط بودن آنهاست. وانگہی دیدیم کہ حسن بصری قائماً بالقسط را حال «ہو» گرفتہ است نہ حال اللہ. معنی این است کہ «خداوند بہ یگانگی و عدالت خود گواہی می دہد». نہ اینکہ: «خدایی کہ عادل است بہ یگانگی خود گواہی می دہد». پرورشن است کہ در صورت اول دو گواہی در کار است و در صورت دوم یک گواہی. اگر قائماً بالقسط حال فرد فرد ملائکہ و اولوالعلم باشد، با بیان حسن بصری تطبیق نمی کند. فی الجملہ گفتار حسن بصری تأیید وجہی است کہ بندہ نوشتہ ام.

۵. این کہ ترجمہ ای از آیۃ «لاتأکلوا الربا اضعافاً مضاعفۃ» ارائه ندادہ ام بہ دلیل روشن بودن توضیحی است کہ دادہ ام. ترجمۂ صحیح چنین است: «...ربا را کہ

افزون های پیاپی است نخورید». در واقع اضعافاً مضاعفة حال تأکیدی و قید توضیحی است نه احترازی.

۶. ترجمه ارائه شده ترجمه درستی است و ترجمه بنده هم که در مقاله آمده صحیح است و هر دو در مجمع البیان آمده است.

۷. درباره معنای لاتشتروا بآیاتی ثمناً قليلاً به پاسخی که به اشکال آقای دکتر مجتبی‌وی داده‌ام و در همین شماره به چاپ رسیده است، رجوع شود.

۸. اشتباه چاپی رخ نداده است. مرحوم طبرسی در ج ۱، ص ۱۰۱ از قول بعضی محققان نقل کرده که: ویؤول جمیع ما فی القرآن من الظن بمعنی العلم علی هذا (علی هذا، یعنی بنابر توضیحی که قبلاً داده است).

اما این که «می‌اندیشند» معنای یظنون نیست، بنده هم تذکر داده‌ام و «می‌دانند» یا «یقین دارند» آورده‌ام.

۹. در مورد این دو بند باید گفت: سخن ناقد محترم کاملاً درست و به جاست، ولی باید پاسخ این اشکال را مسئولان محترم مجله بدهند، زیرا در مقاله شماره (۵) دو مورد توسط ویراستار محترم بدون اطلاع بنده در مقاله افزوده شده که به هر دو مورد ایراد وارد است. خودم هم به محض مشاهده آن در مقاله بسیار متعجب شدم. این دو مورد یکی در ص ۴۷ تحت عنوان یک نکته است در ۱۱ سطر. دیگری در ص ۴۹ از سطر ۱۲ تا ۱۴. البته مسئولان محترم نسخه ویراسته را برای بنده ارسال کرده بودند ولی این دو مورد در پشت صفحه نسخه اصل نوشته شده بود و آنان فقط روی نسخه اصل را کپی کرده بودند. لذا بنده این دو مورد را ندیدم. آنان نیز به گمان این که بنده دیده و پسندیده‌ام، آورده‌اند.

۱۰. از سرگرفتن رحمت به معنای پذیرش توبه نیست گرچه با آن منافات ندارد، زیرا پذیرش توبه باید مسبوق به توبه باشد ولی در قرآن کریم گاهی تاب علیه مقدم بر توبه آمده است: ثم تاب علیهم لیتوبوا (رک: بینات ۷۴/۳).

حسین اسنادولی

